

بالکله است خوشتر از سالها ششم از با همای رویی از قدیم از بی
از و بالبع یاری کردن و بر وقت و ضعف و احاطه کردن و پشت و
بالقم جایی بسن الا و الک اصل و بی از سالها بدیرایم خلیل الرحمن م
و ظاهر قرآن دلالت میکند که نام پدر برایم است و اهل قرآن گفته اند که
از نعم برایم است و نام پدرش تاریخ است و عرب بسیار است که هم را بگوید
و احتمال دارد که آن در قرآن معنی هم باشد بنابرین قول اهل قرآن نمی گویند
که نیست **از در مالک** که ساخته و حکم بر جامه دوختن و بالبع کما از **علاء**
بالکسر روشن کردن چراغ و شکوفه آوردن درخت کلاه و بالبع شکوفه ها
از لایه **از پی** سپید روی آرم و جوانمردی و روشن کردن و کاه و زردستی
از او مالکس جاری که بر میان نهند و شلو آوردن و پوشیدن و عفت
و شش **از دجار** زساندن و بکلمه بر کسی زدن و بازداشتن **استخوان**
از و خرد شدن و بر آنچه شدن **استخوان** درینا شدن **استخوان** درین
زنی چری در وسط خود و درین از آن خرقه بمن بر موضع مخصوص کردن برای قرآن
خون حیض **استخوان** یعنی فرا بوی در پشت کردن که از بی می آید طلع آن و یاد کردن
که از کدام طرف می آید قال علی ایام از اراد احکم البول لیسب الی **استخوان**
استخوان مانده شدن **استخوان** مالکس پیمان کردن و آشکارا کردن درین
سخن کسی و بالبع خانها و خطهای که گرفت دست باشد **استخوان** خطهای که
برشانی باشد **استخوان** بالبع جوی هم و از زمین و آبگینه و آبگردن و کوه و
و با آن است بلان **استخوان** و ال **استخوان** بالبع بندی **استخوان** بسیار
خواستن و بسیار گناشتن و بسیار باقی **استخوان** کردن کسی که
استخوان در رسیدن و طلب بیان کردن **استخوان** و یاری خواستن و یاد

استخوان

افزین

گرفتن و پشت پناه شدن و زرد خوردن **استخوان** یاری خواستن **استخوان**
اما دلی خواستن و زندگانی کردن **استخوان** آرزوی خواستن **استخوان** آرزوی
فوق گرفتن و آخر کار اندیشیدن **استخوان** آرام گرفتن و ثابت شدن **استخوان**
استوار شدن از روان شدن و پوست رفتن **استخوان** زینان شدن **استخوان**
شاد شدن و طلب کرده رسانیدن **استخوان** در برده شدن **استخوان**
قال الله تعالی و کل صیغ و کیر **استخوان** زینان در شستن ترس در دل **استخوان**
و تا و نون و نه شلتر افتادن معنی **استخوان** بالبع دست برین اسباب جمع و
اسباب جمع مورب معنی باره شسته زنده **استخوان** طیران فسا و نهما و نوشتن تا می طیل
جمع اسطوره بالبع یا اسطوره بالکسر **استخوان** بالکسر زرخ کردن و بالبع زرخ
جمع سمر بالکسر **استخوان** بالبع افسانه ها جمع سمر کدم کون **استخوان** دست زدن
استخوان بالکسر روشن شدن و روشن شدن باز جمع کردن و بالبع سمر با و کتاها
استخوان بالبع بردن و مالکس چهار عدد از هر جز و چهار شغال دریم و یعنی کوزه اندوه
درم سنگ باشد و شش درم و نیم بر کوزه اند **استخوان** شربت دادن و شربت
یا قین **استخوان** بالبع الف مامشهور و زلفه با بهر جمع شمر **استخوان** شاعر و وقت
ترجموی که در دسم دستور آمدن او بر جمعی باشد و نام شاعر نسبت به قید است
از قبایل سبا و از آن قبیل است بوموسی انبری و ابوالحسن انبری صری لکن معنی
استخوان بالکسر خون آلوده کردن کوهان شتر که که فرستد از برای قربانی
کاه کردن و مشهور ساختن و ترس در دل انداختن و عام اندر دلی پوشانیدن
و غیره بر کوشتن و جمعی بر آوردن حضور لوله علیه السلام ذکوة العین ذکوة آرد
اشعری معنی و معنی که مورد درین باشد و برای کار و روشمشه شرف کردن یعنی باره معنی
در دینار خلاف کار و شمشیر کردن تا در حکم نگاه دارد و در بالبع نظر نمود